



# جسد اول از کتاب دوم من مجلدات جامع التواریخ

اما ابو طلحه انصاری کمانداری دلیر بود و با یکی بغایت صعب داشت خود سپهر پیغمبر ساخته بجا و چو بدبیر آگوش برود  
 کرده بسوی اعدا کشاد داد و هر تیر که از زره را میگرد و نغره عظیم بر می آورد و میگفت **یا رسول الله تعالی وون**  
**نفسک جعلنی الله فداک** و پیغمبر از تقاضای او هفت سهام او را نظاره میفرمود چون تیرهای نهایت شد حضرت حق  
 از زمین بر می آورد و میفرمود **ایم یا ابا طلحه** و چون میگفت بانک ابی طلحه در شکر نیکوتر است از چهل مرد در نهنگام  
 ابو عبیده بن الجراح بر سید و خواست تا طغهای زره را از پیشانی پیغمبر بر آورد پس پیش شده کمی از آن حلقهها را با دندان  
 گرفت و بر آورد و ازین رحمت یک دندان پسین او بقیاده و حلقه دیگر را با دندان دیگر گرفت و بر کشید آن دندان  
 بقیاده و ازین روی او اثرم نامیدند و خون از جای حلقهها روان شد ابو سعد مالک بن سنان جذری پیشین شد  
 و لبخ را بر موضع جراحت گذاشته بگید و ماثر کفشد مالک خون می شامی گفت خون پیغمبر را چون شربت شکر بنوم  
 پیغمبر فرمود **من احب ان ینظر الی من خالطه مدحی فلینظر الی مالک بن سنان و من من دمه مدحی لکم**  
**فصبه التنا و هم درین مرجا و وحشی که عبد جبرین مطعم بود یکین حمزه بن عبد المطلب که سبت ازین روی که در جنگ**  
**طیمه بن الجراح که تم جبرین مطعم بود بدست حمزه مقتول گشت و چون جنگ احد پیش آمد جبر گفت ای وحشی اگر حمزه را درازی**  
**تم من مقتول سازی از او باشی و بر او تیری دختر حارث بن عامر بن نوفل ما وحشی گفت که اگر یکی ازین ستم که محمد و علی و حمزه**  
**باشد بقتل آری سبب از ایت شوم زیرا که پدر من در بدر کشته شد و جز این ستم کس را کفوا و شمارم ما وحشی در آن**  
**بود که بر رسول خدا می دست نذر گینسی از بچه علی و حمزه نهاده بود ناگاه علی علیه السلام را دیدار کرد و او را چنان یافت که بر**  
**اطراف خویش شرف و مطلع است طمع از او برید و از پس او حمزه در رسید و آنحضرت را چنان دید که مانند تخی مست نیمین شمال**  
**پیر پیروز چون شیر خشکین بر زم می دهد وحشی طمع در روی سبتان بیگام بیاع بن عبد الغرایی خزاعی از لشکر خویش سبتان**  
**اخت و مرد جنگ طلب کرد حمزه را شویا آینه غمه چون او را گرفت مانند شیر بر آشفته بدو حمله برد و گفت ای بن ام تمار که**  
**مقطعه بطور است با خداوند جل و علا در رسول از برد افکنی او را بنام مادر تعریف کرد چه مادر او ختانه بود و زمان که راحته می**  
**کرد با کج این بگفت و بر او ماحت و یکضرب تیغ جهان از وجودش سپرد اخت وحشی که در کین آتهاز فرصت میرد و حربه را**  
**نیکت توانست پریند و قف بدست کرده حمزه خویش را بسوی حمزه بر تابت و چنانکه بر عاتق آنحضرت آمده از دیگر بسوی**  
**سرب کرد حمزه علیه السلام بان زخم گران از پای ز رفت و چون آشفته آهنگ وحشی کرد چون وحشی اسب و حی حال**  
**درنگ نبود مانند رو بانی که بر پیشش شیر خرم خورده که زبرد شتابی و با او رفت تخی حمزه از دنبالش تا فتن کرد و در**  
**از خرم سنگین از پایش و او در جمعی از اصحاب بر سر او رسیدند و فریاد کردند با ابا عماره جواب ایشان باز داد و وحشی چون**  
**دور این بدید دانست که کار آنحضرت نهایت شد پس بگوشه رفته بنزد ابراهه با تباد و آنجا چنان صواب نمود که شرح انجام**  
**کار وحشی نماند آید چون جنگ احد پای رفت و وحشی بگشتافت سپا داشت قتل حمزه از او شد در که بود اما گاه که**  
**رسول خدای قح که فرمود چون که تفتوح شد و وحشی هم چنان بطایف کرخت زمانی بر نیاید که طایف نیز بدست مسلمانان**  
**افتاد و وحشی در اراضی عرب دیگر جای سکونت نند و خواست تا مملکت شام شود و از آنجا سفر دریا کرده بجای بدو که**  
**دیگر نام شکر اسلام شنود کسی از دوستان او گفت ای وحشی کجا میگری که از جنگ ابطال محمد را می نیست**

م ابو طلحه  
 شهادت حمزه بن عبد المطلب

و در کتاب است بیرونی بر آن جنگ  
 و در آن کتاب است بیرونی بر آن جنگ  
 و در آن کتاب است بیرونی بر آن جنگ

شرح حال وحشی

اگر خواهی

وقایع اقبالیم سببه بعد هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

اگر خواهی طریق سلامت جوانی ناکاه بر محمد ظاهر شود اسلام خویش را بخاک کن که کلمه شهادت ازین ملت بر حراست کند  
 این سخن در دل وحشی جای کرد و پوشیده از مردمان چهره خود را پوشید و بحضرت پیغمبر سافت ناکاه بر سر آنحضرت نهاد  
 کلمه شهادت بر زبان راند رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی وحشی نگاه کرد و فرمود تو وحشی نیستی عرض کرد بی بار رسول  
 فرمود اگر نه حرمت اسلام بود میگویم نمری تو چیست هم اکنون چنان رستمن کن که ازین پس من بر کز روی ترا دیدار  
 نکنم و این آیت در حق تو بود و فرود شد و آخرون مخرجون لایزال الله ائمانی بیداریم و اما یونوب علیهم و الله علیهم  
 حکیم و ازین آیت مبارک مکشوف افتاد که قبول نوبت وحشی قیامت معلوم خواهد شد با توحید وحشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 منبریت تا ابو بکر نجابت برخواست این بیگام خویش را ظاهر کرد و در جنگ سید که آب حاضر شد و هم عرب بدو رسیده  
 و او را بخت چنانکه در جای خود ندو خواهد شد مسلمانان از قتل سید نیک شاد شدند چندانکه در شهادت خمره خرن  
 بودند وحشی همی گفت بهترین خلق را من کشته ام بدترین خلق نیز بدست من تبا و شد و در خلافت عمر نیز زنده بود و بعد  
 جا بجا از خوردن خمر خود را باز میداشت از نیروی عمر چند کت با دره رحمت کرد و در بدوی برانه هم سودی بخشید لاجرم  
 انم سووم که از بیت المال برقرار داشت مخطوع نمود همی گفت من دستم بودم خدی قاتل خمره را مانس در پس  
 متواری شد و در زمان مویه پسری کور پشت بود و هنوز فتوری در حواس نداشت چنانکه در شهر حرمین از سوال کردن که  
 خمره را چون کشتی از میان روی با عجلانته بن عدس کرد و گفت تو عجلانته عدس نیستی گفت بی گفت تو در قیلتی سید  
 خواره بودی و من حاضر بودم وقتی مادرت بر شتری سوار شد تا سفری کند بر گفت این سپهر خواره را بر گیر و من سپارم بر تو  
 و بدو ادم تا کنون تر زنده ام اکنون که در تو نگاه کردم بشناختم مردم از سانس و در شب شدند نگاه قصه قتل خمره با گفت  
 اکنون بر سر دستمان اجدرویم بعد از آنکه یکی مسلمانان کبر و داری چنانکه مسطور افتاد کفار چیرگی و غلبه یافتند مسلمانان  
 بنزیت و شکته شد و سبب کلی در شکست نگاه افتاد که این قیتمه بار رسول خدای مکارحت آغازید و تنغ بر آنحضرت اند  
 گفت خذها و انا انجینک پیغمبر فرمود انما الله و اذک خذت خوار و دلین کند و در همان اخل خذ و بدین  
 نغزین توجی نغز ساد با بر کوبی که این قیتمه نجواب بود شاخ بر شکست نهاده فشار داد چنانکه از پشتش بدر شد با توحید چون از خرم قیتمه  
 چنانکه مذکور شد رسول خدای شیب جاه افتاد و از نظر با غایب شد و این قیتمه همی بداد و او که مریز چهره کتم شیطان این  
 از دهان او کرد و در اطراف لشکر همی بر آکنده ساخت و مسلمانان همی بر آکنده شدند و خدای این آیت بدین فرستاد اذ  
 نصیحتن و لا یلوفن علی احدی و الرسول یدعوکم فی احوکم فانکم غایبیم یعنی یا در آید نهنگام که نهیم سید  
 و از غایت رشت بر یکس نگران نبودید و حال آنکه رسول خدای شمار میخواند در جماعت بک از شما و چند آینه با و از بند  
 شمار دعوت میفرمود میگفت ایک من رسول خدایم بسوی من آید اجابت نمیکردید پس خداوند نمری این پیغمبرانی  
 در کنار شما نهاد و شمار غمی از پی غمی متصل گردانید تا آنکه غنیمت را بر سر این بنزیمت نهادید و بجهه شما ساعت عذوبه  
 اعادی گشت چنانکه در مبارزت مصابرت اختیار کردید بر خال ابن عصبان بر چهره شما می افتاد و هم خدای فریاد  
 لقد صدکم الله و غده اذ یختونکم باذینه حتی اذا قتلتم و بنا و غم فی الامر و عصیتهم من بعد ما اذیکم ما یخونون  
 منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة و من یرید الدنیا و من یرید الآخرة و من یرید الدنیا و من یرید الآخرة  
 کفار همی کشید نگاه که شست بدل سید و با عجلانته بن عدس چهره سازفت از خیمه و با خد غنیمت بر او خیمه و بعضی بی حلام خوبی

در حال حضور حضور  
 در آن وقت حضور  
 در آن وقت حضور  
 در آن وقت حضور

جلد اول از کتاب دویم من مجلدات تاریخ التواریخ

و برخی طریق فرمان گرفتند مع القصه چون خبر شهادت پیغمبر شد و در مدینه نیز سرگشت و گریختگان عرب با هم  
 رسیدند زن و مرد زبان بنفش و شفت ایشان دراز کردند و گفتند انقرض من رسول الله از میان انس بن النضر عم  
 انس بن مالک چون انچه شنید گفت رو با باشد که نمازنده مانید و پیغمبر شهید باشد این بگفت و سلاح خنک گرفت و بسوی  
 زرمگاه شتاب کرد تا کار با بوی بگرد و عمر و طلحه و زبیر باز خورد که از پس سسکی زودیده نشسته بودند گفت ان بجماعت  
 از بجه چه ای گفتند کار دیگر گونه شد و پیغمبر زنده نماند گفت شما از پس او زنده گانی چکار کنید گفتند ما زخم دارانیم و کار صحتیم  
 ایشانرا بگذاشت و گرم در گذشت و بعد بن ابی وقاص رسید گفت ایعد سوگند با خدای که بوی بهشت میشنوم نگاه  
 علی مرتضی را دیدار کرد گفت یا علی پیغمبر خدایر اگشتند فرمود اگر چنین است از پس او زنده گانی ما بچه کار است پس انس و خنک  
 در میان شکر گفتار اکتفا و بهمانه بر حسب راست حمله کرد و خنک سخت پیوست همی زرم داد اما بشاد و خنک زخم یافت  
 ادراک شهادت کرده در خبر است که از پس خنک از کثرت جراحت جدا و شناخته میشد و خواهرش عثمان خالی که  
 در انکشت داشت و از باز دانست در بیوقت جماعتی از منافقین گفتند کاش ما را سفیری بود تا نزد یک عبد الله بن ا  
 پیغمبر ستادیم و از خواستار میشدیم تا از ابوسفیان برای ما زنیهار رساند و کردی گفتند اگر محمد پیغمبر بود مقتول میشد  
 نیکوانست که نزد یک قریش شتاب گیریم و پذیرای دین نخستین کردیم انس بن نضر گفت ایقوم اگر محمد گشته شد خدای  
 محمد زنده است شما بعد از رسول خدا زنده کی چه میکنید ضایعاً لواعلی ما فاعل علیته و مؤنوا علی ما ما انظمن پس زرم رسید  
 چنانکه او را دو جان بیازید چنانکه او باخت نگاه روی ضاعت بخدمت بردان آورد و گفت اللهم انی اعدت لک مما  
 بقوله هو لاه و آبرغ انک مما جاء به هو لاه خدا یا خدایم بگویم بخدمت تو از آنچه مسلمین میکنند و نیزاری بگویم از آنچه منافقین  
 میکنند و هم در آن کبر و در امانت بن اده حاد فریاد برداشت و گفت یا معشر الانصار االی بسوی من شتاب کنید  
 انا انابن الدخاخذ ان کان محمداً قد قتل فان الله سحی لا يموت فانوا عن بینکم فان الله مظهر کم و ناصر کم و  
 گفت انیک شتم ثابت بن دحداحه اگر رسول خدای گشته شد خدای زنده جاوید است و هرگز نمیرد از بجه دین خود جدا کند  
 که خداوند شما را نصرت دهد خدتن را صاحب کرده اند و آنکست مخالفت کردند در بیوقت خالد بن ولید و عمر بن العاص و عکرمه بن  
 ابی جهل و ضرار بن الخطاب بر ایشان باخته نخستین خالد بن ولید ثابت با زخم نیزه در انداخت از پس او دیگرانرا از پای در آوردند  
 ایشان از جماعت مسلمانان و سپین مقولان بودند با بجه عاقبت کار بد انجامید که کتب از صاحب نزدیک سوال خدای نبود  
 و انحضرت از جای جنبش نکرد و خوشتن بکنه زرم همی داد و کاهی با تیر نیزه از نمود و کاهی با سنگ شمانه از دفع همی داد و همی  
 گفت انا النبي لا کذب انا ابن عبد المطلب کانی میگفت انا ابن العوانیک مفر است که در میان های  
 پیغمبر نه تن زن عا که نام داشت نخستین عا که دختر بلال بن فایح و او مادر عبد مناف بود دویم عا که دختره بن بلال و او  
 مادر ما شهم بن عبد مناف بود سیم عا که دختر اوقص بن تیره بن بلال و او مادر وهب بن عبد مناف است و او پیغمبر  
 دختر وهب است و چهارم عا که عا که اول عمه ثانی و ثانی عمه ثالث است این ستن عا که از قبیله بنی سلیم  
 و ششم بن دیکر قبایل اند و هم بر سر سخن رویم در بیوقت شیر بردان علی مرتضی علیه السلام که در قلب گفتار غرماحت  
 از دنبال همی نگریست که مسلمانان رسول خدایرا بگذاشته بهر میت شوند چون شیر غضبان از قفای گریختگان شتاب گرفت  
 نخستین بمر بن خطاب بود که با اتفاق عثمان و عمارش بن عاصب و عتب بن جابط و سود بن غریه و معد بن عثمان و  
 عقیقه بن

انس بن مالک  
 دین منقوش  
 بن سعد

احمد بن محمد  
 بن العاصب

اوهن  
 سکون و اوهن  
 منقوش

# وقایع اقبالیم سببه بعد از رحلت سول خدای زمانان

و عقبه بن عثمان و خارج بن عامر و اوس بن قبطی و جماعتی از بنی حارثه سخت همی گریخت با بخت بر ایشان در که آن بخت  
بیعت شکستید و رسول خدای را که آشته بسوی چشم میگریزید عمر گوید که علی را دیدم شمیری بهین دست داشت که برکن  
از آن بچکبده چشمهایش از خشم چون دو قدح پر خون بود و مانند دو کاسه روغن زیت که آتش در آن زده باشند میزد خشمید  
دهنتم که بیک حمله با رتجامی عرضه هلاک سازد پیش شدم و گفتم یا ابا الحسن ترا با خدای سوگند میدهم دست از ما برد که  
عبر عادتست، گاهی میگریزد و گاهی حمله می اندازد و انگاه که حمله کند چهره گریختن باشد پس از ما بگذشت و هر وقت صورت غضب  
اورانجا طرعی آوردم برسان میوم مع القصة علی از ایشان بگذشت و چون رسول خدا را غایب یافت خود را پیشید که نمیسیر  
انگس نباشد که از جهاد چهره بر ما بهمانا خدای بر سببه کان پفرمان غضب کرده و رسول خویش را با آسمان برده پس غم فرمود  
که زرم دهد تا شهید شود و مانند شیر شمشیر با شمشیر کشیده بر کافران حمله کران افکند و چند صنف از هم بدرید ناگاه رسول خدا را  
در میان سواره و پیاده اعدا استاده دید چون سپهر دیدار علی را سطله فرمود گفت یا ابا الحسن چو نشت که با برادران خود  
ملحق نکستی و نبریت نشدی عرض کرد و یا رسول الله ان بی ملک است و کما یعنی مرا با تو اقداست و هرگز از تو باز  
نکردم و نیز اینکام همچنان کنار حمله می افکندند و بگروه قصد پیبرداشته ناگاه امیه بن ابی سفینه با چهار تن از فرزندان سفیان  
ابن عویف خالد و ابوالشماره و ابوالحمرار و غراب جمانی به دست شد و پای جلادت پیش گذاشت تا مگر سپهر آسبی کند  
در بنوقت رسول خدا را زردرگاه خدا و خطاب بر سید که علی را بدیگلمات طلب فرمای ناد علیاً مظهر الجاهلیت بنده غوغا  
لَكَ فِي التَّوَابِكُلِّ هَمٌّ وَ غَمٌّ سَبَّحَلِي يَا بَلِيَّتَا يَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ  
بگردان علی علیه السلام با حمله شیراز مای ایشان دوید و از کرده یعنی بر خود امیه فرود آورد و چنانکه شمشیر در این خود شمشیر امیه نیز  
تیغ بر علی را زد و آنحضرت با سپردن کرد و شمشیر خود را از خود او بکشید و نیز بغلش نبرد و او را بکشت از سبب این زرم جمعی که با بود  
شست با زد و ستم از طرف دیگر شام بن امیه مخزومی با گروهی قصد پیبر کرد و همچنان سپهر فرمود یا علی نیکو ده دشمن  
دفع ده علی علیه السلام بی توانی بر ایشان باخت و نخستین چون شیر خون اشام سر راه بر شام گرفت پس از عربت نصر  
اورانجا آنراخت و مردم اورا نیز نبریت ساخت از پس او عمرو بن عبد الله حمیری با جمعی قدم مکا و حجت پیش گذاشت  
و یکدل بخت آنکست پنجه داشت سول خدای فرمود یا علی ستم این شرار را بجای گذار علی رضی چون قضای آسمانی بر سر  
ایشان فرود شد و بصورت اول عمرو بنجاک نذلت انداخت مردم او را نبریت کرد پس نوز ایشان بجای پریشان شده بودند  
که بشیر بن مالک عامری با یکلافه از ابطال رجال قصد رسول خدای تا ختن کردیم سپهر علی علیه السلام را بمطالت آنجاخت  
فرمان داد و آن شیر نبردان و خلاصه مردان خویشتن را چون برق در فتنه بدیشان نرد و با اول حمله شیرانجاک افکند و عجت  
اورا پرکنده نمود اینکام چهر نیل عرض کرد و یا رسول الله این کمال جوانمردی و مواساست که علی را میفرمایند سپهر سر نمود  
إِنِّي بَعِيثُ وَأَنَا مَيْتٌ یعنی علی از من است و من زودیم چهر نیل گفت أَنَا مَيْتٌ كَمَا دَرَيْتُمْ كَتَبْتُ نَسِي وَ شَيْئِي سَطُورِي  
که در بنوقت با نسی که او چهر نیل و بروایتی رضوان خازن بهشت بود همی عا در داد که لَا سَفَاةَ لِذَوِ الْقَنَارِ وَلَا  
كَفَى الْإِلَاحِيَّ و در روضه کافی و دیگر کتب بدینگونه از ابی عبدالله علیه السلام وارد است قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُمُ  
النَّاسُ يَوْمَ أُحُدٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا قَالَ وَكَانَ إِذَا غَضِبَ أَخَذَ عَنْ  
جَبِينِهِ مِثْلَ اللُّوْلِيِّ مِنَ الْعَرَفِ قَالَ فَخَطَرَ فَأَخَذَ عَلِيٌّ كَتَبًا مِنْ بَيْتِي مَعَ مِثْلِ خَطَرِ عَنِ رَسُولِ



وفايع اقايم سبعة بعد هجرة رسول خدا الى زمانها

درنگ نیاقتیم و از هم جان بچینیم این آیت بدین هنگام فرود شد و ما کان ليقين ان موتنا لا يدين الله كذباً  
 موقلاً یعنی روانیت هیچ نفسی را که ببرد مگر باذن خداوند و فرمان او و حکمی که گماشته و مقدر و موقت است و نیز  
 سیرا یبغولون لو كان لنا من الاخرة شيء ما فعلنا فها نأفل لو كنتم في شك مما نزلنا لعلنا نغفل عنكم انما انزلنا  
 خلاصه معنی چنانست که این منافقان میگویند که اگر از برای ما فتح و نصرت بجهت می افتاد چنانکه محمد با و عده او  
 درین مخالفت و مبارزت مقول نمیشدیم بگوای محمد یا اگر در خانه های خویش اندر میشدید و خوشتر باینک حرام  
 بنمودید حکمی که خدای از بهر شما کرده است بر خوابگاه شما نیاخت چون نبریت شدگان از کردار ما نجا نمان  
 شدند و نبوت و انابت تمام کردند خداوند عصیان جماعتی که باز شدند مغفود داشت و این آیت بیاید انما انزلنا  
 الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عصى الله عنهم ان الله غفورٌ غليمٌ شیطان ایشانرا بلغز ایند و از راه حق مگردید  
 ناپست بجاوداد و در روی بفرار نهادند و آنجا که توبت و انابت آوردند خدای ایشانرا مغفود داشت که خداوند  
 امروزه و بر دبار است پس این هنگام رسول خدای با عباس بن عبدالمطلب فرمودیم اکنون بدانان جمل احد فرار  
 شود مسلماً نازد عوت فرمای عباس بحسب فرمان بر فرار جمل شده فریاد برداشت که بان ای کرده سلمین شایر  
 باد شمارا که پیغمبر خدای سلامت است و چون عباس را بانکی نهایت رسیده بود مسلمانان از دور و نزدیک می شنیدند  
 و انجمن شدند و کافران از بخیر دلگزان آمدند و علی علیه السلام درینوقت پسر خویش بر آب گریه نیزه و آنحضرت آورد  
 عرض کرد رخسار مبارک را از خاک و خون شستن فرمای باز نزدیک اصحاب شناخته کرد و این هنگام چون مسلمانان  
 ضعیف بودند رسول خدای خواست تا شب احد برآید و خوشترین متخصص سازد پس راه جمل پیش گرفت چون  
 نزدیک کوهداد ابو سفیان این بید و بدانت پس آبروی از کافران از طرف بگراشتند صغود کرد که نزلت مسلمانان از دست  
 کند پیغمبر فرمود اللهم انهم لیس ظلمهم ان تعالوننا خذنا ایشا نرا نرا نباشد که فرزند ما که پس خداوند قهار خوبی و رحیمی بر این  
 مسئول کرد که توانستند مستغنی شد و برداشتی عمر خطاب را که روی از اصحاب سر راه ایشان شدند و آنحضرت را از آن  
 اندیشه باز داشتند و ابو سفیان بکیوی شد این هنگام حرب حنظله پیش آمد و این حنظله پسر ابو عامر از قبیل اوس  
 بود انشب که صبحا پیش خبک احد بود و ختر عبده بن سول را نکاح کرده زفاف داشت لاجرم از رسول خدای اجازت  
 حاصل کرده انشب درین زمانه بعد از انما المؤمنون الذين امنوا بالله و رسوله و اذا كانوا معاً على امر جامع لکن  
 ینهون و حتی نأذونهم ان الذين نأذونك و لك الذين يؤمنون بالله و رسوله فاذا نأذونك لبعض  
 شاتم فاذن لیز شئت منهم و استغفر لهم الله ان الله غفورٌ رحيمٌ خلاصه معنی آنست که آنکه ایمان بخدا  
 و رسول دارند در هیچ امری از پیغمبر روی بر تانند تا دستور دیگری پیش آید چون از تو اجازت جویند برای هر خود خست  
 فرمای طلب آمرزش کن از بهر ایشان که خداوند امروزه و مهربانست مع القصة حنظله رحمت با قد انشب درین زمانه زفاف بجا  
 که از جاه خواب برخاست بخاطر آورد که رسول خدای در میان دشمنان بسر کند و من بعروسی و سرور او دوم روان باشد پس غسل  
 جنابت ناکرده زرم گفارد و پیغمبرم داد و سلاح خبک بر تن است کرد و در زمان صبح او بود و چهار تن از انصار را حاضر ساخت  
 گفت از حنظله قرار بگیرد گواه باشید که وی دوشش با من زفاف کرد گفتند اینمدهشت از بهر چیست و این گویان ترا  
 چه کار است گفت دوشش در خواب بدم که آسمان را شکافی دیدم و حنظله با انجا در رفت دانستم که از زرمگاه

این سخن از پیغمبر است  
 در حین جنگ

جلد اول از کتاب دیم من مجلدات ناسخ التواریخ

باز کرد و شهید شود شمار گواه میگیرم که اگر فرزندی از من داند که از حنظل است با حنظل نهشانه بسوی حد ثاب گفت  
 وقتی رسید که رسول خدای در دامان جبل بر سر سنگی نشسته بود و ابو سفیان از جانب دیگر می گفت این ابن ابی کلبه  
 این ابن ابی کلبه از این خطایه الا و این الا نام ذوال و احرف ببدل و بوم ایوم حنظل این بید و چون  
 شیر خشکین تیغ بر کشیده تعصب ابو سفیان تا ختن کرد و خود را بدور سینه نخستین تیغ نزد اسب و عمر کرده در انداخت  
 و ابو سفیان از پشت اسب برخاک افتاد فریاد برداشت که دریا بید از اینک حنظل مرا عرضه دار ساخت اسود بن شوب  
 با نیزه آخته بر سر حنظل تا ختن کرده و آن ریح را بر شکم حنظل فرسود آورد و حنظل آن ریح را بخوش در می برد بسوی او می  
 رفت چندانکه نزدیک شد پس در نیوقت حنظل نیز منی بر او راند کارگر متفاد اسود دیگر ضربتی زد و حنظل ریخت  
 و او در میان اجساد خمره و عمر دین مجموع و عبدالله بن خرام بر زمین افتاد ابو سفیان گفت بوم ایوم حنظل حنظل  
 و بین سخن یاد از حنظل پرسش میداد که در جنگ بدر دست علی علیه السلام گشته شد و این شعر را بگفت

و لو شئت حاضنت ککبیت طیره  
 و ما زال هزی نجر الکلب فیهم  
 و اذ هم یومعنی بیک صلیب  
 و لا تلاحی من عیرة و تخیب  
 و لعل النخلاء لابن شعوب  
 لذن غلوه و حتی دنت لغروب  
 و لا تلاحی من عیرة و تخیب

در این کتاب در بیان  
 سخن از حنظل است  
 و ما زال هزی نجر الکلب  
 و اذ هم یومعنی بیک صلیب  
 و لا تلاحی من عیرة و تخیب  
 لذن غلوه و حتی دنت لغروب  
 و لعل النخلاء لابن شعوب

با حنظل در نیوقت و عثمان خدای فرود شدند و حنظل غسل دادند و رسول خدا خبر داد که هم اکنون ملائکت ایدار کرده که  
 در میان زمین آسمان با طاسهای زرین با آب بر حنظل غسل دادند و ابو سفید الساعدی بر او گذشت و نظاره کرد که  
 آب از سر در روی او متقاطر بود و حضرت رسول آمد و این قصه معروض داشت و این شرف بدان یافت که غسل ناکرده  
 بجای شستافت و نیکوترین مردم آن باشد که چون او از جهاد و اصفا کند چون تیغ بر کشیده و از اینجا حنظل غسل الملائک  
 نسبت یافت و این هنگام از جانب کفار عثمان بن عبدالله بن المغیره المخزومی با سلاح جنگ بر آسبی اقب نشسته اینک  
 پنجه کرده اسب بر جهاد و ثاب گرفت چون راه بدان حضرت نزدیک کرد پای اسب کوبی در رفته از پشت زمین بود  
 زمین افتاد حارث بن صهر چون این بید وقت غنیمت شمرده بر او تاخت و با یک تیغ تیغ عرضه ملاکش ساخت عیند بن  
 ماجر نامری بخونخواهی عثمان قصه حارث کرد ابو دجانة انصاری او را مجال نکند داشت و سر راه بر عبیده گرفته در نخستین خط  
 از پایش در آورد و سرش را نماند کوه سپیدی برید در نیوقت حارث پانفی خود و زره عثمان را که بهائی کران داشت گرفت  
 و در آن روز خمر سلب عثمان از مال کافران غنیمی بدست مسلمانان بنیاد و بعد از قتل عثمان فرمود الحمد لله الذی اکتفاه  
 رسول خدای از کمال ضعف نماز پیشین را در نیت گذشت و از اینجا خواست بر فراز کوه بر آید تا گاه سنگی عظیم پیش آید  
 که توفیق بدان صعود کرد پس طلحه پیش شد نشست تا پنجه پای مبارک بردوش او نهاده صعود فرمود و گفت و حجت  
 طلحه ایچنه زنی طلحه بهشت را از هر خود واجب ساخت و از هر طلحه از هر طلحه چنانکه در غزوه در عبیره و طلحه الفیاض نام یافت  
 و در روز حنین طلحه انجود نامیده گشت و هر یک در جای خود مذکور خواهد شد چون رسول خدای خواست هم از اینجا بر فراز آید  
 عباس نزدیک آمد تا حضرت پای مبارک بردست و گفت و نهاده صعود کرد و فرمود دفع الله قلده و اکتفاه بر  
 قله جبل یار بید اما از آنسوی چون کافران این بیدند و کار زرم را کبرن با فتنه نخستین وحشی میدان جنگ آمد و کله گاه







وقایع اقا قایم سبوع بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

در بیان تو ماست پیغمبر فرمود جواب اورا گویند و دیگر باره گفت ای القوم ابن الخطاب هم آنحضرت فرمود سخن مکنید چون ابو سفیان با شیخ نشیند مردم خویش گفت  
 این چندین که نام برده شده اند ازین سخن طاعت تاب ز پس خطاب برفت و از او که ای دشمن خدا در منزل  
 سخن بر کذب کردی خدای همه بر ضرر نوزند و گذاشته است درین وقت ابو سفیان ضمن خویش را ستایش گرفت  
 و کرت گفت اغل هبیل پیغمبر فرمود بگویند **اللَّهُ أَغْلَى وَأَجَلُّ** باز ابو سفیان گفت **إِنْ لَنَا الْعَرِيَّةُ**  
**وَالْأَعْرَبِيُّ لَكَرُجُوبٍ** از فرمان پیغمبر **فَتَنَّا اللَّهُ فَمَوْلَانَا وَلَا مَقُولِي لَكُمْ** ابو سفیان گفت و در برابر روز بد است  
**يَوْمَ يَوْمٍ وَالْحَرْبُ سِجَالٌ** تا کار جنگ نبوت است روزی شما است و روزی ما پیغمبر فرمود **لَا سِوَاكَ قَتَلَاكَ**  
**فِي النَّارِ وَمَثَلَانَا فِي الْجَهَنَّمَ** آنگاه ابو سفیان گفت دستم باشد که در میان شما کسان مشکند با خوابید یا نیت نغمه  
 لیکت مرزب نیامد است آنگاه گفت مبعاد جنگ سال دیگر در بد است پیغمبر فرمود بگویند چنین باشد و در آنروز از مشرکان  
 نزدیکت بسی تن مقول گشت و مفاد تن از اصحاب شهید شد و از جمله چه زین از مهاجر و دیگر از انصار بودند و این همه  
 شما را سیران فریض بود که در جنگ بر آید شدند و برضای خود فدیه گرفته و با گردن که در عوض بعد ایشان سال دیگر  
 شهید شوند چنانکه در تفصیح بر مرقوم شد و این ناز بهر طبع مال بود که اصحاب فدیه گرفتند و خود در بهر آنکه افکنند بگویند  
 بدین وسبب است ابر شهادت در یابند و بردایت جماعتی از اهل سنت شهیدان حدیثه و یحیی بودند و مقولین فریض است  
 دشت تن اکنون بر سر سخن بودیم چون ابو سفیان این کلمات بگفت وی برافت و با لشکر خود کوچ و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه السلام را با سعد بن ابی وقاص را فرمود که از دنبال ایشان بروید و کوشش دارید اگر بر شتر سوار شوند و اسبها را حلیت  
 کنند آنکس که دارند و اگر خراب باشد قصه ناراج مدینه کرده اند سو کند با خدای که از دنبال ایشان بروم و در بار  
 از ایشان بر آید چون نفس کردند معلوم شد که نبوی که رفتند تا نخستین که فریض شکستند از زمینان جنگ عبده  
 بن ابی امیه بن المبنه و الخزومی فرسار کرده شرمگین بود که بگرد آید پس راه بگردید و بجای رفت و خبر فریض  
 فریض را تعبیه بنی ثقیف بر آورد پس آنکه مسلمانان بغارت درآمدند و فریض وی بر تافته ضربتند و شکست پایان گرفت  
 و فریض نه که پیش گرفت برای تبلیغ این مرده و حشی سرعت کرد و بگرد آمد و در کنار حجون بر تی صعود کرد و همی باکت  
 داشت که ای مشر فریض تا جماعتی بر او کرده اند پیغمبر دانستند که مبادا خبری ناگوار برساند پس وحشی گفت شاید باشید  
 که اصحاب محمد کشیم و مجرب جرات کردیم درین سردار لشکر حمزه بن عبد المطلب را کشتیم مردمان از کنار وحشی برکنند شدند  
 و گفتند تو چه کس باشی که حمزه را زودانی کشت چنین نظم که سوناسی وحشی بود و در پیش خواند و گفت ما را وحشی بیگانه  
 باش چه میگوئی تو چگونه حمزه را کشتی گفت سو کند با خدای اورا کشتیم و مرزاتی بر شکر آوردیم که از میان هر دو روان او گذر  
 کرد و جلگه او را با خود آورده ام که تو معاینه کنی حبیب بن مطعم چون این شنید گفت اندوه دل مرا بریدی و تشنگی من را نشانه  
 و این وقت زمان خود را گفت تا علی بنیدند باستعمال طبیب عطر باز آید و همچنان عبد القدر بن الرقبعی در معاشرت فریض

وقایع ایشان در جنگ احد این شعر بگفت

الْأَفْوَاتُ مِنْ حَفْلَتَيْ مَوْجٍ وَقَدْ نَأْتِي بِمَنْبِلِ الشَّيْبَانِ ضَلُوعٍ  
 وَتَطَايُنُ مَنُورِي الْأَزْوَاقِ نَوْيِ الْحَيِّ ذَاوَالْحَبِيبِ مَجْنُوعٍ

وین

این سخن در بیان تو ماست پیغمبر فرمود جواب اورا گویند و دیگر باره گفت ای القوم ابن الخطاب هم آنحضرت فرمود سخن مکنید چون ابو سفیان با شیخ نشیند مردم خویش گفت این چندین که نام برده شده اند ازین سخن طاعت تاب ز پس خطاب برفت و از او که ای دشمن خدا در منزل سخن بر کذب کردی خدای همه بر ضرر نوزند و گذاشته است درین وقت ابو سفیان ضمن خویش را ستایش گرفت و کرت گفت اغل هبیل پیغمبر فرمود بگویند اللَّهُ أَغْلَى وَأَجَلُّ باز ابو سفیان گفت إِنْ لَنَا الْعَرِيَّةُ وَالْأَعْرَبِيُّ لَكَرُجُوبٍ از فرمان پیغمبر فَتَنَّا اللَّهُ فَمَوْلَانَا وَلَا مَقُولِي لَكُمْ ابو سفیان گفت و در برابر روز بد است يَوْمَ يَوْمٍ وَالْحَرْبُ سِجَالٌ تا کار جنگ نبوت است روزی شما است و روزی ما پیغمبر فرمود لَا سِوَاكَ قَتَلَاكَ فِي النَّارِ وَمَثَلَانَا فِي الْجَهَنَّمَ آنگاه ابو سفیان گفت دستم باشد که در میان شما کسان مشکند با خوابید یا نیت نغمه لیکت مرزب نیامد است آنگاه گفت مبعاد جنگ سال دیگر در بد است پیغمبر فرمود بگویند چنین باشد و در آنروز از مشرکان نزدیکت بسی تن مقول گشت و مفاد تن از اصحاب شهید شد و از جمله چه زین از مهاجر و دیگر از انصار بودند و این همه شما را سیران فریض بود که در جنگ بر آید شدند و برضای خود فدیه گرفته و با گردن که در عوض بعد ایشان سال دیگر شهید شوند چنانکه در تفصیح بر مرقوم شد و این ناز بهر طبع مال بود که اصحاب فدیه گرفتند و خود در بهر آنکه افکنند بگویند بدین وسبب است ابر شهادت در یابند و بردایت جماعتی از اهل سنت شهیدان حدیثه و یحیی بودند و مقولین فریض است دشت تن اکنون بر سر سخن بودیم چون ابو سفیان این کلمات بگفت وی برافت و با لشکر خود کوچ و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علیه السلام را با سعد بن ابی وقاص را فرمود که از دنبال ایشان بروید و کوشش دارید اگر بر شتر سوار شوند و اسبها را حلیت کنند آنکس که دارند و اگر خراب باشد قصه ناراج مدینه کرده اند سو کند با خدای که از دنبال ایشان بروم و در بار از ایشان بر آید چون نفس کردند معلوم شد که نبوی که رفتند تا نخستین که فریض شکستند از زمینان جنگ عبده بن ابی امیه بن المبنه و الخزومی فرسار کرده شرمگین بود که بگرد آید پس راه بگردید و بجای رفت و خبر فریض فریض را تعبیه بنی ثقیف بر آورد پس آنکه مسلمانان بغارت درآمدند و فریض وی بر تافته ضربتند و شکست پایان گرفت و فریض نه که پیش گرفت برای تبلیغ این مرده و حشی سرعت کرد و بگرد آمد و در کنار حجون بر تی صعود کرد و همی باکت داشت که ای مشر فریض تا جماعتی بر او کرده اند پیغمبر دانستند که مبادا خبری ناگوار برساند پس وحشی گفت شاید باشید که اصحاب محمد کشیم و مجرب جرات کردیم درین سردار لشکر حمزه بن عبد المطلب را کشتیم مردمان از کنار وحشی برکنند شدند و گفتند تو چه کس باشی که حمزه را زودانی کشت چنین نظم که سوناسی وحشی بود و در پیش خواند و گفت ما را وحشی بیگانه باش چه میگوئی تو چگونه حمزه را کشتی گفت سو کند با خدای اورا کشتیم و مرزاتی بر شکر آوردیم که از میان هر دو روان او گذر کرد و جلگه او را با خود آورده ام که تو معاینه کنی حبیب بن مطعم چون این شنید گفت اندوه دل مرا بریدی و تشنگی من را نشانه و این وقت زمان خود را گفت تا علی بنیدند باستعمال طبیب عطر باز آید و همچنان عبد القدر بن الرقبعی در معاشرت فریض





وَمَا مَوَانِبُوا النَّجَارِ فَيُضَارِبُوا  
وَقَوَادِ كَفَرْتُمْ مَا يَمْحُونَ بِيَرْبِكُمْ  
أَمَامَ رَسُولِ اللَّهِ لَا يَخَذُلُونَهُ  
بِأَيِّهَا هُمْ بِيَضٍ إِذَا حَتَرَ الْوَعَا  
كَمَا غَادَرَتْ فِي النَّفْعِ عُمَانُ تَارِيَا  
وَقَدْ غَادَرَتْ نَحْتِ الْحَاجَةِ مُشْتَلَا  
بَكَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى تَلْفَقَتْ  
أَوْلَاكَ هُوَ مِنْ سَادَةٍ مِنْ فُرُوعِهِمْ  
هَبْرِي نَعِيرًا لِلَّهِ حَبْرِي نَعِيرًا  
فَإِنْ نَذَرُوا قَتْلِي وَحَمْرَةَ فِيهِمْ  
فَأَسْحَانُ أَنْ تُخَلِّدَ مِنْزِلَهُ هَبْرِيَا  
وَقَلَّا لَوْ فَرَّقْنَا رَأْسُنَا مِنْهُمْ

وَمَا كَانَ مِنْهُمْ فِي الْقَتْلِ جَزُوعٌ  
وَلَا يَنْوِي عِنْدَ عَصِيٍّ وَمَطِيحٌ  
ظَمْنَا صِرْمِينَ رَطِيمٍ وَشَفِيحٌ  
فَلَا بَلْدَانَ يَرُدُّ بِلْهِنٍ صَبْرِيحٌ  
وَسَعْدًا صَبْرِيحًا وَالْوَشِيحُ بِيَرْبِيحٌ  
أَبَا وَقَدْ بَلَّ الْغَبِيضُ بِيَرْبِيحٌ  
عَلَى الْقَوْمِ مَا قَدَّرْتُمْ نَفُوعٌ  
وَمِنْ كُلِّ قَوْمٍ سَادَةٌ وَقَزُوعٌ  
وَإِنْ كَانَ أَمْرًا يَنْجِيهِمْ فَطَمِيحٌ  
فَتَبْلَا نَوِي اللَّهِ وَهُوَ مَطِيحٌ  
وَأَمْرٌ الَّذِي يَقْضِي الْأُمُورَ بِيَرْبِيحٌ  
حَمِيمٌ مَعَانِي جَوْفِيهَا وَضَرِيحٌ

نسخه خطی  
کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

وهم حسان در جواب ابوسفیان گوید

عَضَضْتُ بِلَهْرٍ مِنْ أَيْتِكَ وَخَالِهِ  
فَلَسْتُ بِيَجْرٍ مِنْ أَيْتِكَ وَخَالِهِ  
وَلَسْتُ بِيَدِي دِينٍ وَلَا ذِي أَمَانِهِ  
وَلَكِنْ هَجْرِي ذُو دَنَا فِ الْغُرْفِ

وَعَضَضْتُ نَبَا النَّجَارِ بِالْكَرْبِ  
وَلَسْتُ بِيَجْرٍ مِنْ مَعَاظِلِ الْكَلْبِ  
وَلَسْتُ بِيَجْرٍ مِنْ نَوِي وَلَا كَعْبِ  
مَحَاجَةِ مَلِيحٍ غَيْرِ صَافِي لَأَعْلِي

وهم حسان در این معنی گوید

وَلَسْتُ مِنَ الْأَعْشِرِ الْأَكْبَرِ  
وَلَكِنْ أَبُوكَ دِيَا فِي الْحَجَجِ  
وَلَكِنْ هَجْرِي مِنْ مَنُوطِ طِيمِ  
بِحَيْثُ مِنَ الثُّمْرِ أَحْسَابِكُمْ

لَا عَبْدِي شَمِيحٌ وَلَا نَوْفَلِ  
فَأَقْعُدْ عَلَى الْحَسْبِ لَا زَدَلِ  
كَمَا نَوُطْتُ حَلْفَةَ الْحَمَلِ  
بِحَيْثُ الشَّافِي فِي الْمَرْجَلِ

وهم حسان در جواب ابوسفیان گوید

أَيَا زَاكِيَا إِذَا عَرَضْتَ فَبَلِّغْنِي  
وَقَدْ لَأَمْرًا لِي مِنْ حَانَ جُهَيْنِكُمْ  
تَكَلَّمْتُ أَنْبِيَا أَنْ لَوْ يَقْطَعُكَ مَا جَدِ  
وَإِنْ لَمْ تَقْعُدْ سِرًّا لِنَفْسِكَ لَيْتَنِي  
نَجْرِي لَأَمَّا كَلْمُهُنَّ مَهَانَهُ  
وَأَتْرَكَ مِثْلَ الْكَلْبِ يَلْمُ أَيْرَهُ

عَلَى النَّارِ مِنْ عِنْدِ شَمِيحٍ وَشَمِيحَا  
بِشَمِّ سَوِيحِي حَتَّى إِنْ كَانَ نَجْمَا  
حَسَامٌ يَرُدُّ الْعَيْرَ مِثْلَكَ وَأَجْمَا  
أَصْبَنُ كَرِيمًا ثُمَّ أَصْبَحْتُ نَارِيَا  
سَلَّاسِلُ أَغْلَالِ كَثِيرٍ لِمَكَارِيهَا  
وَنَزَعُ مَحْسُورًا وَنَقَعْتُ دَائِمَا

انمون به سان

نسخه خطی  
کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران







# وقایع اقایم سببه بعد از هجرت رسول خدای زمانانها

روایر و چون ماند و رسول خدایش مجاهد پوشانید این بسنگام صفتی خواهر خمره زود در پدیدار شد چون رسول خدای او را بدید با  
 فرزندش ز پسر فرمود بشتاب و مادر خود را باز در آغوشه را بدید حالت بد از کند ز پیر مادر را پذیره شد و گفت ای مادر بگو  
 انت که بجز بگاه در نشوی و هم از اینجا رجعت فرمائی که رسول خدای از تو حسین دوست میدارد گفت ای فرزند  
 شنیده ام که برادرم خمره را کشته اند و شکم کرده اند و شکم دریده اند و من میدانم که در راه خدای رحمت یافته و این  
 رحمت در راه خدا بسیار اندکست و خدای مرا صبر دهد تا فراوان ضریح نکم زبیر با ز آمد و سخن مادر را بر عرض سپهر  
 رسانید آنحضرت دستور می داد تا صفتی حاضر شود پس ساپد و برادر را با انسان بدید و از خدای امر ترشش در آنجا است  
 و برادر نماز گذاشت و مراجعت کرد لکن نتوانست خوشتن را از گریستن نگاه دارد رسول خدای از گریه او گریان شد  
 و فاطمه علیها السلام نیز گریست پس پیغمبر فرمود آن اصحاب **بِمِثْلِكَ ابْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ** هرگز به نیکو نه مصیبت زده نخواهد شد  
 انگاه با فاطمه و صفتی فرمود شاد باشید که جبرئیل مرآه ای آورد که خمره را در میان بخت آسمان اسد الله و اسد رسول است  
 و نیز فرمود که اگر پیغمبر آن بداشتم که برابر بیت شوارا بد پس ازین در میان امت سخت شود خمره را بجا که نمی سپردم  
 تا خدایش در حشر از درون سباع و طیور حشر کند در بنو قریظت حشر از زمین بر آید و طلب برادر خود عبدالله بن محسن  
 و خال خود خمره و شوهر خود مصعب میداشت چون از راه رسید رسول خدای فرمود ای حمزه در راه خدای صبر کن تا  
 کن عرض کرد بر که ام مصیبت صابر باشم فرمود بر برادر است عبدالله گفت انا لله وانا الیه راجعون کوارا با و ادرا شهادت  
 دیگر باره فرمود ای حمزه صبر کن عرض کرد بر چه صبر کنم فرمود که در مصیبت خال خود خمره بن عبدالله مقلب سبب حاکم گفت  
 انا لله وانا الیه راجعون سبب بروی کوارا با شهادت دیگر باره رسول خدای فرمود ای حمزه صابر باش عرض کرد باز  
 بر که صبر کنم فرمود بر شوهرت مصعب بن عمیر حمزه عرض کرد و اخوانه رسول خدای فرمود زانرا از آنکس گای شوهر نباشد  
 حمزه عرض کرد پیغمبر شدن فرزندش را بجا طر آوردم دین حمزه خواهر زینب بنت جحش زود رسول خدای بود و بعد از  
 مصعب بن عمیر طلحه بن عبیده الله او را کالج بست و حمزه بن طلحه را در سرای او بزدانگاه پیغمبر فرمود جسد خمره علیه السلام  
 با خواهرزاده اش عبدالله بن محسن در یک قبر نهادند و از نیکو نه بر کس ایسی مالوف بود هر دو تن در سینه در یک گنج میسوزند  
 و آنکه قرأت قرآن پشتر کرده بودند بجز نزدیکتر نمیدادند و شهیدان را با بنامهای خون آلود بجاک میسوزند و آنحضرت  
 میفرمود **مِلْوَهُمْ فِي شَاهِدِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ فَإِنَّ لَبْسَ مَنْ كَلِمَةٍ فِي اللَّهِ الْأَوْ هُوَ بَابِي اللَّهُ يَوْمَ الْعَيْتَةِ وَاللَّوْنُ**  
**لَوْنُ الدِّمِ وَالْوَيْجُ رُبُجُ الْمَيْتِ أَشْهَبُ** و ابو زید عمرو بن شیبه بن سمرار در مرتبه خمره علیه السلام گوید

رسول خدای زمانانها

عصب بن عمیر

عصب بن عمیر

عصب بن عمیر

بَكَتْ عَيْنِي وَ حَقَّ لَهَا بَكَاهَا  
 عَلَى اسْدٍ اِلَ اِلْ غِلَاةَ قَالُوا  
 اصْبِي الْمَسْلُوقَ بِهِ جَنِيحًا  
 اَبَا بَعْلَى لَكَ الْاَدْوَانُ هُنَا  
 عَلَيْكَ سَلَامُ رَبِّكَ فَبِئْسَ  
 الْاَيَاهَا نَيْمُ الْاَخْبَارِ صَبْرًا  
 رَسُوْلُ اللهِ مُضْطَرٌّ كَبِيْرٌ  
 وَمَا بَعْنِي الْبَكَاءُ وَلَا الْعَوْبُلُ  
 تَحْمِزَةُ ذَلِكَ الرَّجُلِ الْقَتِيْلُ فِي  
 هُنَاكَ وَقَدْ اَصَابَ بِرِ الرُّسُوْلُ  
 وَاَنْتَ الْمَا عِيْلُ الْاَبْرَ الْوَصُوْلُ  
 يُجَالِطُهُ نَعِيْمٌ لَا يَزُوْلُ  
 فَكُنْتُمْ اَبْدًا حَسَنٌ جَمِيْلٌ  
 بِاِحْرَافِ اللهِ بَطْنُ اِذْ يَقُوْلُ

سپهر خمره

جلد اول از کتاب دویم من مجلدات تاریخ التواریخ

لَسِيْمٌ ضَرْبًا يَغْلِبُ بَدْرُ  
غَلَاةُ الْاَكْمَرِ الْمَوْتُ الْعَجِيْلُ  
غَلَاةُ ثَوْبِي أَبُو جَهْلٍ صَرِيحًا  
عَلَيْهِ الْاَطْرُخَاةُ بَنُو كُ  
وَعَبْتٌ وَابْنَةُ خَرَّاجٍ مَبْعَا  
وَسَيِّئَةٌ عَضَّةُ السَّيْفِ الضَّعِيْلُ  
اَلَا يَا هَيْدَلَا لَسِيْمِي سَمَانَا  
بِحَمْزَةٍ اِنْ عَزَّكُمْ ذَلِيْلُ  
اَلَا يَا هَيْدَلَا بَكِي لَا تَمِيْلُ  
فَاَنْتَا اِلْوَالِي الْعَبْرِي الْمَكْوَلُ

باجو رسول خدای فرمود تا نمان بن مالک و عبده بن شحاش و مجذربن زیاد این هر سه تن ایجابی مدون ساختند  
و خارج بن زید را با سعد بن ربیع بیک قبر نهادند و این سعد بن ربیع از قبایل اهل عقیبه بود و هم از اصحاب بدر بود و هم  
شهادت چون پیغمبرشان در از میان گشتگان گرفت یکی از انصار او را دیدار کرد و وقتی که از خاشاکه جان خیزی با او بود  
گفت ای سدر رسول خدای ترا میجوید گفت آنحضرت از من سلام برسان بگوئی چنانکه الله عقیق خیر و ساجدی بکنی  
عقین اقیقه و با قوم من بگوئی زینهار از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست باز ندرید و جان و مال را در راه او و قریه فزاید که در  
نزد خدا معذور نباشد این گفت و برفت چون خبر او به پیغمبر آوردند او را شاکت و فرمود اللهم انصر عن سعد بن الربیع  
در خبر است که دختری کوچک از وی باز ماند و عبدالله بن عمرو بن خرازم را با عمر بن الجموح بیک قبر نهادند و این چنان  
افتاد که هند زوجه عمرو بن الجموح از مدینه بحر بگام آمد و جسد شوهر را با جسد برادرش عبدالله و جسد فرزندش طلا در بر گرفت بر  
شتری حمل داد و در مدینه گشت تا گاه با عایشه باز خورد که با جمعی از نسوان بطلب رسول پسرون شده بود و عایشه چون  
بند را گریست از پیغمبر پرسش نمود هند گفت حمد خدا بر آنکه رسول خدای بسلاقت بگیرد مصیبتی که بسیار صعب باشد بر ما  
سهل آید گفت محل شریفی عرض کرد جسد پدر و برادرش شوهرش با یکدیگر چون منتهای حرمت رسیده شریفی بخند  
بند او را بر آنکس و بانگ و چوب رحمت ساینده از جای جنبش کرد و اگر در آنجا حیدر بود چون با دستاب  
میکرفت تا چار این قصه را بحضرت پیغمبر آورد رسول خدای فرمود شرمه بین ما مور است و خبر این توانا کنونی بگوئی  
بنگام پسرون شدن از خانه عمر در چه بر زبان گذشت عرض کرد بسنگا میکا از خانه بدو رسید و می تعبیه آورد و گفت  
اللهم لا تنزلنا الاهل و اذ ذلنا الشهادة ایضی خدایا مرا با اهل خود باز گردان و شهادت روزی کن پیغمبر فرمودی انصاف  
در میان شما جماعتی هستند که خدا را بر هر چه قسم دهند و او میسازد عمر و از آنجا بود آنگاه فرمود ای هند فرشته گان خدای بر  
سر برادر تو عبدالله ابر کشیده اند و نظاره اند که در گاردن خواهد شد باز فرمود ای هند شوهر برادر تو در بهشت است  
انیس و رفیق یکدیگرند هند عرض کرد یا رسول الله از خدای بخواد ما من نسیبنا ایشان با اسم پیغمبر در حق و دعای خیری گفت  
و این عبدالله پدر جابر انصاریست در خبر است که قبر عبدالله و عمر و چون در مصر سبیل بود وقتی سبیل بیاید و قبر ایشان را  
ببرد و عبدالله را دست بر جرحت خویش بود چون دست او را باز داشتند خون از جای جراحت برفت لاجرم دست او را  
بجای گذاشته جابر کوید بعد از چهل و شش سال بدرم را در قبر بدون تغییر جسد با هم گویا در خواب بود و علف صحرایی بر زیر  
ساقهایش ریخته بودند تازه بود و خوش بو بود و خوش بر او بریم اصحاب گفتند او را بجای خود گذاشتند داخل در امری شویا هنگام  
که مویز بن ابی سفیان چنانکه مذکور خواهد شد خواست تا در احد چشمه جاری کرد و اندک در داد که ای اهل مدینه بر آن  
شهادت خود پسرون شوید و مردمان در احد حاضر شدند پس حکم داد تا قبر را بشکافتند و بدنهار تازه و صری با قند چنانکه هر سو  
تمثال شد

این کتاب در بیان سیرت رسول خدای است و در بیان معجزات و شکرهای او است و در بیان مناقب و فضیلتهاست و در بیان احوال و مشایخ و در بیان احادیث و روایات است و در بیان مناقب و فضیلتهاست و در بیان احوال و مشایخ و در بیان احادیث و روایات است و در بیان مناقب و فضیلتهاست و در بیان احوال و مشایخ و در بیان احادیث و روایات است

وقایع اقبالیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

شامل میشد از میان میلی بی پای کتین از شهیدان باز خورد و خون از و جاری شد و همچنان بوی مشک از شهیدان می آمد چون چشمه بر قبر عبدالله بن عمرو و بن محبوب میگذشت ایشان از قبر بر آوردند و خارچه و سدر که از جایی که آشکار شده بودند بجای گذاشتند چون درین کار کس معویه را طرد معنی کرد ابو سعید خدری گفت بعد ازین هیچ منکر را کس نکازد مگر نخواهد کرد اکنون بر سر دستان شویم بعد از آنکه بند جد شوهر در آورد پس را با حشد باز آوردیم در آنجا نون شدند بدانسان که مذکور است اما علمای عاتقه شافعی ندیدان بر شهیدان نماز جایز ندانند و روایت کنند که پنجم بر شهیدان حد نماز گذاشتند و تابعان ابو حنیفه گویند که نماز شهیدان جایز باشد چه پنجم بر خمره و دیگر شهیدان نماز گذاشتند و درین روایت اعمای شیعی متفق اند و گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین بر خمره نماز گذاشت و بر جنازه که می آوردند در جنب جنازه خمره جای میدادند و از این روی در آنروز بمقتاد نماز بر خمره گذاشت و بمقتاد بپسر داد بروایتی آنشب را پنجم در حد نماز بر جنازه کار شهیدان و هیچ نکشیدند بمیدانند و بروایتی نزدیک فرود شدن آفتاب آنحضرت از کار شهیدان پراخت و راه مدینه پیش گرفت و بر قفله میرسد مردی بیرون شده برسد آنسی آنحضرت شکر میگردد و گشتگان خود را از خاطر می تهرند از قفله بنی عبدالاشهل کشته شد افع بن معویه که مادر سعد بن معاذ بود بسوی شام گشت و درینوقت سعد خان سب پنجم داشت پس عرض کرد که از رسول الله صلی الله علیه و آله اینک مادر هست که بیازمت میرسد پنجم فرمودم جبا بها چون کشته برسد رسول خدا صلی الله علیه و آله تغزیت فرزندش عمرو بن معاذ را باز داد و او عرض کرد یا رسول الله چون ترا سلامت باقیم مصیبت الی بر من حتی و نفسی بنگذاتگاه پنجم باشد فرمود که یا ام معبد شاد باش و اهل خود را شاد کن که گشتگان شاد و شرفات بهشت با هم میرکنند و شفاعت بشن در حق شما پذیرفته است کشته عرض کرد که راضی شدیم و برایشان کبرستن و اندازیم اکنون در حق بازماندهگان آنجماعت عاری خیر فرمای آنحضرت فرمود اللهم اذهب حزننا و اجزم مصیبتنا و باسد فرمودم جرح بافتگان قوم خویش را بگوی از مرگت من باز ایستند و بنازل خود شده بعد او ای خویش پردازند پس سعد بانگ برداشت و گفت لا یتبع رسول الله صلی الله علیه و آله من بعد الا شهل پس سی من از آنجماعت که جرح داشتند بجای خویش شدند و سعد نیز چون پنجم بجایگاه رسانید بخانه خود مراجعت کرد این هنگام کتر خانه در مدینه بود که از آن بانگ ناگه و سوگواری بلند شود و اهل آن از خمر شهیدی مصیبت زده باشد جز از خانه خمره علیها السلام پنجم صلی الله علیه و آله فرمود و لا یکن حزنکم الا بانکم فیهنا یعنی خمره را درین زمین غربت کریکنندگان نباشد چون انصار این شهیدان بخانههای خود شده زنان خود را کفشدن بخانه خمره شوید و بر او مگر سیدانگاه بر گشتگان خویش نوحه کنید لاجرم زنان انصار بخانه خمره شدند و از هنگام عشا تا نیمشب بر او کبر بستند چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد و پرسش فرمود که این ناله چیست چون صورت حال را بد دانست فرمود رضی الله عنکم و عن اولادکم و عن اولاد اولادکم و اتبعاعده در میان زنان انصار استوار شد که تا کنون بر مصیبتی روی در نخستین بر خمره کبریدانگاه برابر خود بروایتی پنجم فرمود که اندیشه من آن نبود که زنان بر خمره کبر بستند و از گریه و نوحه آنجماعت را منوی داشت و فرمود ارواح شهدای آنجماعت بر سر هر روز از جو بیار بهشت بیار شوند و از میوههای بهشت بهره گیرند و در تمام طبقات جنت طیاران کنند انگاه در قفلههای زمین در ظل عرش جای گیرند و گویند کعبت که پیام ما را بر دران ما برد که فرصت از دست نماند و از کار خدا جدا منتظر نشوید خدا با ایشان خطاب کند که من پیام شما بگذارم و اعلام حال ایشان را این آیت مبارک فرستاد

جلد اول از کتاب دوم من مجلات ناسخ التواریخ

لا تَحْتَبِقَنَّ الَّذِينَ مَنَّا وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالًا بَلْ أَنفَعْنَا عِنْدَ رَبِّكَ بِهَا نَفْسًا وَنَفْسًا وَنَفْسًا  
 بِالَّذِينَ أَلْمَطْنَا إِنَّهُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ خلاصه معنی است که گمان کنید این مجاهدان که در راه خدا  
 شهادت یافتند مردگان باشند بلکه با حیات ابدی در حضرت حق از سوی های بهشت روزی خورند و شاد باشند و نیز شاد شو  
 برادران خویش که از پی ایشان در میسرند و برایشان خونی و زخمی نیست و قسم خدای در بهشت بر ارواح  
 شهیدان تجسلی کند و فرماید طلب کنید از من آنچه مطلوب شماست گویند آنها پروردگار را چه بخواهیم و حال آنکه در بهشت  
 جاوید جای داریم نگاه پاس او برخواستار می شوند و عرض کنند که خدایا ما را بدینا باز فرست تا دیگر باره در راه  
 تو شهید شویم و چون چنین طلب نمکند بحال خویش باشند هم آنچه پیش بر سست ایشان گواه باشد ما  
 مِنْ أَحَدٍ بِغَيْرِهَا لَتَنَالُنَّ بِهَا جَنَّتِنَ الْجَنَّةِ بِمَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنَ الْبِرِّ وَنَايُودَانِ لَأَنَّا كُنَّا نَمُنُّ بِاللَّهِ وَنَمُنُّ بِاللَّهِ فَانْتَهَى  
 بِرَّكَاتِ اللَّهِ فِي الْقِيَامَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَفْتَكِلُ قَرَّةً اخروی یعنی بچکس از دنیا بیرون نشود که دیگر باره دوست دارد  
 بجان آید اگر چه جان از آن او باشد تا شهیدان دست دارند که بدینا باز آیند و بیکار و بیکار بمانند و نوبت بگردید شوند  
 و هم آنچه پیش در فضل شهیدان از ابن عباس وارد است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْشَّهَادَةُ عَلَى الرَّسُولِ  
 تَمَارِقُ النُّورِ بِسَبَابِ الْجَنَّةِ فِي قَبْرِ خَضْرَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَذُقْتُمْ مِنْ الْجَنَّةِ بَلَدًا وَنَفْسًا مِنْ شَهِيدَانِ بَرَسَدِ هَيْ نَوْرٍ  
 در قبای بهشت جای دارند و بر باد و شامگاه روزی ایشان بدیشان میرسد با بچه جابر بن عبد الله انصاری گوید که چون  
 رسول خدای مرا از مرگ پروردگار او و فرض و تکلیف یافت فرمود ای جابر خدای با بچکس از شهدای احد سخن کرد و جز  
 از پس حجاب و با در نوبی حجاب فرمود سَلِّطْنِي عِنْدَ نَبِيِّكَ عِنْدَ نَبِيِّكَ عِنْدَ نَبِيِّكَ عِنْدَ نَبِيِّكَ عِنْدَ نَبِيِّكَ عِنْدَ نَبِيِّكَ  
 کرد آن خواهم که دیگر باره بدینا شوم و دیگر باره در راه تو شهید شوم خطاب بد آنکه قَدْ سَبَقَ مِنِّي أَطْرَمُ إِلَيْهَا  
 لا يَبْجَعُونَ عرض کرد ای پروردگار پس ایان مرا که می ده هم این است گواه حال او شد لا تَحْتَبِقَنَّ الَّذِينَ مَنَّا وَفِي  
 چنانکه مسطورا فاد با بچه بعد از خبث احد رسول خدای خطبه برداشت و خدا را حمد گفت و نعت مسلمانان باز داد و هر  
 و ثواب بسیار از نمود و این آیت بر خواند وَجَاءَ صَدَقَاتُهَا مَا غَا هَذَا اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَمِنْهُمْ مَنْ قَبِلَ وَفَمِنْهُمْ مَنْ  
 يَنْظُرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا خلاصه معنی است که مردانی هستند که راست کردند عهد خویش با خدای خود کرد و پی ایشان  
 مدت خود را پای بردند و برخی گران هستند و عهد خویش شکنند نگاه زیارت قبور شهدای احد کرد و سب  
 بخوانست و بر پشت اصحاب آنحضرت آنکه سلامت بودند و نکست که جراحت داشت در پیرامون آنحضرت راه  
 مدینه برگرفتند چون رسول خدای بقره درآمد بفرمود تا اصحاب صف بزدند و چهارده تن از زمان که از مدینه بجهن  
 حال غیرت ا حد آمدند از قفای مردان ایستادند این بگام رسول خدای دست به عا برداشت و گفت اللَّهُمَّ لَكَ  
 الْحَمْدُ كُلُّهُ اللَّهُمَّ لَا فَاضِلَ لَنَا بِطَنِكَ وَلَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مَعْطِيٍّ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا هَادِيٍّ لِمَنْ أَضَلَّتْ وَلَا مُضِلَّ  
 لِمَنْ هَدَيْتَ وَلَا مُفْرِئٍ لِمَا بَعَدْتَ وَلَا مُبَاعِدٍ لِمَا قَرَّبْتَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَرَكَاتِكَ وَدَعْوَتِكَ وَفَضْلِكَ وَتَعَاظُكَ  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ التَّعِيمَ الْبَقِيمَ الَّذِي لَا يَجُولُ وَلَا يَجْرُلُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ لَأَمِنْ يَوْمَ الْخَوْفِ وَالنَّيْامِ يَوْمَ الْفَاقَةِ  
 عَالَمِيكَ اللَّهُمَّ مِنْ شَرِّ مَا أَعْطَيْتَ وَمِنْ شَرِّ مَا مَنَعْتَ اللَّهُمَّ تَوْفِقْنَا مَسْلَبِينَ اللَّهُمَّ حَبِّبْ لَنَا الْإِيمَانَ وَزَيِّنْ لَنَا  
 فَاطِنًا وَكِرَةً لَنَا الْكُفْرَ وَالسُّوقَ وَالغَيْبًا وَاجْعَلْنَا مِنَ الرَّاشِدِينَ اللَّهُمَّ عَذِّبْ كَفْرًا هِزْلَ الْكَلِمَاتِ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ

و قابع اقالیم سب بعد رجعت رسول خدا الی زمانه

مَلَکَ وَصَدَّقَ وَحَسْبُكَ اللَّهُ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ وَجْرَكَ وَعَدَلَ لَكَ لِمَا حَقَّ ابْتِغَاءَ وَبِحَبَابِ رَحْمَتِهِ  
 احد فرمود ای خدای سزای پرستش بنده تو و رسول تو کواه است که اینجا عت در راه تو شهادت یافتند و  
 فرمود هر که ایشان را زیارت کند و سلام دهد تا قیامت جواب گویند چنانکه عطف بن خالد فرمودی از خالد بن  
 روایت کرده که گفت زیارت شهسای احد رفتم و سلام گزیدم و جواب شنیدم و گفتند ما شمار پیش مایم چنانکه  
 از ما بعضی دیگر را زره بر من افتاد و بر عت مرحمت کردم و فاطمه فرموده وقتی در احد کشت و گفت السلام  
 عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ در جواب آمد که عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحِمَةُ اللَّهِ وَرَسُولِ اللَّهِ و در سال ایشان زیارت  
 می کرد و فرمود السلام عَلَيْكُمْ يَا صَبْرًا فَمِنْ حَقِّكَ الْبَاطِحُ الْقَصْدُ مَعَا وَكُنْ مِنْ أَصْحَابِ شَهَادَتِ يَأْتِيهِمْ كَيْفَ يَنْزِلُ  
 فدیه که در بدر کردند چنانکه مذکور شد و این آیت مبارک تسلیه است مرا تا که زنده و بماند و اولی اصحابی که در  
 مَضِيَّتُمْ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قَلْبُهُمْ لِي هَذَا خَلُّهُ مِنْ غَيْرِ يَأْتِيكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكُمْ خَلٌّ مِنْ غَيْرِ وَجَبَّ  
 از کفار شمار رسید در جنگ بدر از سما و وجدان یافتند بر که در جنگ بدر بمقتادین از قریش مقتول شدند و بمقتاد  
 وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْبُرْجِ مَا يَأْتِيهِمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكُمْ خَلٌّ مِنْ غَيْرِ وَجَبَّ  
 کرده و صبور می گرفتید و از بجه خدای آگاه بود از بجه که ظاهر شوند مومنان از منافقان همانا مومنان از قضای حق غمناک  
 و بدان رضادهد با بجه رسول خدای از پس خبک احد با علی علیه السلام فرمود یا اباجسن دیگر قریش با ظفر نخوت است  
 در خبر است که عثمان بن عفان با یکدو تن از انصار از آن زرمگاه تارض عوص که نخبید و بعد از سه روز حضرت پسر  
 صلی الله علیه و آله پیوست رسول خدای فرمود ای عثمان خوش بنیاد و کریمتی و بعضی از علمای عامه گویند با بکر نیز در  
 آن روز از نزد پیغمبر فرار بخت و شعیبان گویند این برگزین تواند بود در جنگی که علی مرتضی نو در فرود آورد و رسول  
 خدای پس بدین جرحت برسد چگونه رمان پذیرد که بویگر در چنین معرکه حاضر باشند و میان بجه خدای رساند و در  
 بدو سستی برسد بلکه گویند آنگاه که رسول خدای سبب افضلیت بر فلان و فلان مینماید چنانکه مذکور شد مفصلا  
 ابو بکر و عمر بودند و در بیشتر روایت اهل سنت نیز فرار ابو بکر و عمر و عثمان کثوف می افتد نخست آنکه از آن چهارده کس با  
 پیغمبر ساینده بچکس از روای نام این سه کس بر نیک از کرده و هم گفته اند آنکه ام عثمان طریقی فرار می پس در فرارین خطاب  
 بدو رسید و سر او را بانیزه جرحت کرد فَا لَاطْفَانِيَةً مَشْكُورَةً يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ابْنُ الْبَيْتَانِ لَا تَقْتُلْ سِبْأً مِنْ خَدِيجِ بْنِ  
 عثمان بن جرحت را نغمی نداشت و شکر آن بگذاشت و گفت من سوگند یاد کرده ام که با قریش متعامل نکند و کس از ایشان  
 نکشم و در ایام خلافت او برویت و اقدی عبد الرحمن بن عوف و برنجید پس بعد بن عقبه از بخاند و گفت مرا با عثمان پیامی است  
 دانستم خبر تو کس ابلان آن نتواند کرد با او بگوی یَقُولُ لَكَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ شَهِدْتُ بِمَكْرِهِمْ وَأَنْتَ مَهْدَاهَا وَتَمَّتْ يَوْمَ أُحُدٍ  
 وَأَنْتَ شَهِدْتَ بِبَيْعِ الرِّضْوَانِ وَتَرَكْتَهُمْ هَذَا جَوْنِ بَابِ بَيْتَانِ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ سَخْنِ بَرَسْتِي كَرَامًا  
 فَخَلَقْتُ عَنْ بَيْدِ عَلِيٍّ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَهِيَ مَرْيَضَةٌ فَخَضِرٌ لِي رَسُولُ اللَّهِ يَمُوتُ فِي خَرْبِي فَكُنْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ حَضْرَتِهِ  
 وَوَلَّيْتُ يَوْمَ أُحُدٍ عَفَى اللَّهُ عَنِّي فَخَلَّ كَيْبَارَةٌ وَأَمَّا بَيْعُ الرِّضْوَانِ فَخَبْرِي فِي حَرْبِ بَيْتَانِ أَهْلِ مَكَّةَ بَيْعَتِي رَسُولَ اللَّهِ وَفَالِكِ  
 عثمان خطاب الله و طاعة رسول الله چون بعد از این جواب بعد از رحمت او در وی نیز گفت برادر من عثمان سخن بصدور کند و همچنان قد  
 در کتاب بخدای در قصه حدیقه آورد آن هنگام که رسول خدای کار بر مسالمت کرده و از شرح که دست باز داشته طرفین رحمت  
 گرفت

اصحاب  
معد از وقت در آن

اصحاب  
معد از وقت در آن

گرفت عمر با پیغمبر از در محراب و منایب بیرون شد قال عمر یا رسول الله انک قد کنت قد کنتنا انک قد کنتنا  
 المسجد الحرام وانا قد کنتنا مع الکعبه وقریب مع المعرفین وقد بنا فی البیت ولا یخترنا فیما رسول  
 الله اذ کنت لکم فی سفر کثر هذا قال عمر قال اما انک قد کنتنا حلقه وانا قد کنتنا مع الکعبه و  
 لخلق ربی ورسول ربی وقریب مع المعرفین ثم اقبل علی عمر و قال لکنتم یوم اهل الذنوب و  
 ولا یلوون علی احد وانا اذ عوکرت فی احرابکم انتم یوم اهل الذنوب وانا اذ عوکرت فی احرابکم  
 من فوقکم و من اسفل منکم و اذ غاب الابطحار و بلغنا الفلوق الحناجر انتم یوم  
 یوم کنا و جعل ینکبهم امورا انتم یوم کنا اذ یوفت مسلمانان بانک برداشتم که صدق  
 الله ورسوله تو داناتری از پس ما انهم کام که فرج که فرمود و موسی سر بر سر و مفتاح کعبه گرفت فرمود عمر بن الخطاب  
 حاضر کسب چون عمر حاضر حضرت شد و از خطاب کرد و گفت این همان میعاد است که با شما نهادم پس سر خطاب  
 شمر شد با بجز از بن سخنان کثوف شود که برویت این سنت جماعت بود و عمر و عثمان هر سه تن در خجک احد  
 فرزند و عمر بعد از فرار صریح جیل گرفت و از آن پس بار رسول خدای پیوست تا غزوه حمرار الماسه هم از پس عمر  
 چنان بود که رسول خدای چون از احد باز شد از بصره آمد که مباد الفار قریش حقی کنند و کینه کشند چون شب بزرگ  
 اوس فرج مانند سعد بن عباد و سعد بن معاذ و حباب بن المنذر و اوس بن خولی و قناده بن النعمان و جعفری که  
 از لیران صحابه تا با ما در بخت و عمر است رسول خدای قیام نموده و از آن سوی چون بوسفیان لخی راه بجانب که  
 قطع کرد از مراجعت پشیمان شد و مردم خویش را گفت غری کردیم و در می دادیم و دلیران محمد از پای در آورده و کار  
 پایان نبرده و مراجعت کردیم صواب است که از آن پیش که دیگر باره قمار اعدا و لشکر کند و شوکت با بد باز شویم و کارشان  
 یکسر کنیم عکرمه بن ابوجهل و حارث بن شمام و عمرو بن العاص و خالد بن ولید با او هم پشیمان شدند صفوان بن مینه  
 گفت که مردمان مدینه ازین استیکر بدیشان رسیده و لشکر و غضبان که مراجعت کنیم تا ملت بمایل اوس و فرج  
 هم پشت شوند و ما نبرد از ما نیند و در نیست که این نام بلند شده است کنیم اکنون که کار بر ما است نیلوان باشد که مظهر  
 بکه شویم و از آن سوی هم رسول خدای بدین اندیشه نهاد که مباد قریش ساز مراجعت کنند و بسوی مدینه تا نرسند لاجرم  
 روز دیگر که هشتم سوال بود هنگام با داد حکم فرمود تا ملال ندادند که حکم خداوند قاورقا بر است مسلمانان بطیب  
 دشمنان بیرون شوند و باید خبر آن که در احد حاضر بودند دیگر کس بیرون نشود و این حکم این است باید این  
 یمتکم فرج و قید من القوم فرج مثل ذلک لا یامنا و طه این الناس خلاصه معنی است که اگر ما حرا  
 یافتیم هم عدا در بدر حاجت سید مثل شما و ما مردمان را کای شادی کنیم و کای ندوه میرسانیم و هم میفرماید و لا یخلفوا  
 فی ابغیاء القوم ان یتکونوا المؤمن فایم المؤمن کما المؤمن و نرجون من الله و انکم ما لا یزجون سنی کنید  
 طلب کفران که زخم خورد و باید کافران نیز زخم خورده اند و حال آنکه شما امید ثواب جبار خدای دارید و ایشان نیز از نیست  
 مع العقب چون خبر پهن شد که پیغمبر فرمان داد و مردمان از دنبال کفار تا ختن کنند بی توانی مردم مدینه انچه شدند و سعد بن معاذ  
 میان قبیله خویش شد و با انکه نبی عبدالاشهل شیر مجروح بود و ایشان از بهر جهاد برانگیخت و همچنان ایستادند و انیکه  
 هفت زخم صعب بدین داشت کار حاجت و در او بگذشت ملان خجک میوشید و سعد بن عباد و جماعت بی عدا  
 از در خجک

غزوه  
 حمرار الماسه  
 در روز نهم از جنگ بدر  
 در روز نهم از جنگ بدر

# وقایع اواخر سبوع بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

از هر جنگ برانگیخت و بوقفاده میان مردم خود را زد و گفت این مردم و ما را بیکه نمیدانیک منادی رسول خدا است  
شمار بسیار میخواهد و این جماعت جراحت خویش را نادیده انگاشته و سلاح جنگ برداشته و از جماعت نبی سلمه چنین  
مخروج بیرون شد طفیل بن نعمان سینه زخم برداشت خراش انصاری سلمی زخم داشت و کعب بن لک دو  
زخم داشت و قطب بن عامر بن خدیجه را جراحت بردست بوده و از جماعت نبی عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن سهل در ارفع بن سهل  
زخمهای گران داشتند و ارفع را جراحت افزون بود با عبدالمطلب گفت **وَاللَّهِ لَإِنْ تَرَكَنَا فَرَاةً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ لَعَبْنَا**  
**وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا ذَاتَ نَزْكَهَا وَلَا نَدْرِي كَيْفَ يَصْنَعُ** گفت سوگند با خدای اگر با رسول خدا حاضر بودیم  
زبان بزرگی کرده ایم و اسبی با شتری نداریم که سوار شویم و پیاده نتوانیم طی طریق کرد عبدالمطلب گفت و این نیست  
بزرگی بی بهره نمایم و هر دو تن بسیار شدند در نیوقت رافع پنجوشتن شد و از پامی نشست عبدالمطلب او را پشت  
خویش حمل داد و در میان بخت رسول آمدند و با تمامت مجاهدین بر صف شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بچه است  
با فغان مکریت گفت **اللَّهُمَّ اَوْخِمْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ** با جمله جراحت با فغان تمامت دست از ما برداشتند چون  
پیوستند در نیوقت رسول خدای بعبادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد چه جز کثرت جرات آنحضرت متواتر بود پس  
علیه السلام را بر نعلی افتاده یافت که شتاد با نود زخم کاری داشت که در همه فستید بکار و اجب افتاد پیغمبر صلی  
علیه و آله از دیدار او بگریست و فرمود کسی در راه خدا این تعب نمیدر خد لازم است که برای غریب گرامت فریاد  
علیه السلام اشک روریده کرد ایند گفت شکر میکنم خدا را که ترا در هر جا که بکنند نگذارم و از پیش دشمنان  
آما دوست داشتم که شهادت یافته باشم پیغمبر فرمود انشاء الله شهادت خواهی یافت نگاه فرمود همانا ابو سفیان  
مراجعت کرده است لاجرم باید تا اراضی حمر را سازد و بنال ایشان برقت علی علیه السلام عرض کرد با این  
امی از طراقت تو باز نخواهم ماند اگر چه برابر است برند و این آیت در شان آنحضرت فرود شد و گویا این  
**قَاتِلْ مَعَهُ رِثْوَنَ كَثِيرًا وَهُنَالِ اصَابِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ**  
**الصَّابِرِينَ** یعنی بسی از پیغمبر از عالمان ربانی مراقبت کردند و در طراقت ایشان محاربت نمودند در کار جهاد  
نکردند و بهر رحمت که با ایشان رسیده در راه خدا ضعیف نشدند و در نزد دشمنان خاضع نگشتند بافت رونمای  
صابران دوست دارد با محمد رسول خدای سلاح جنگ در برابرست کرده از پروان مدینه سوارو بایستد تا لشکریان  
به دغنی شدند و خدای این آیت مبارک در فضل ایشان فرود است **وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا**  
**اصَابَهُمُ الْفِتْحُ الَّذِينَ احْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا اَجْرًا عَظِيمًا** یعنی مومنان بابت قدم مانند که حاجت کردند  
خدای و پیغمبرشان از پس آنکه رحمت جرات میدادیم کردند از مخالفت پیغمبر و غضب خدای ایشان نزدی بزرگان  
در نیوقت جابر بن عبدالمطلب انصاری بحضرت پیغمبر عرض کرد کفالت عبال پدرم از جنگ باز داشت باشد لاجراست  
فرمانی تا امروز ملازم رکاب باشم رسول خدای استوار با حاجت مقرون داشت جز آنکه بکس با غایبان  
بمراه شد آنگاه رسول خدای ام مکتوم را خلقی مدینه جاود علم جنگ را با امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرورد ما موقع  
است که از آنجا مدینه هشت میل راه است از بی کفار باخت و در آنجا سه روز بود فرمان داد و در آن راضی  
جای آتش برافروختند این هنگام معبد بن ابی معبد خزاعی که طریق که می سپرد بحضرت پیغمبر

در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مردم خود را زد و گفت این مردم و ما را بیکه نمیدانیک منادی رسول خدا است





وقایع اقایم سبوعه بعد از هجرت رسول خدا صی به

پایان نهاد که دیگر بخت مسلمانان بیرون نشود چنانکه مذکور شد این کسرت نیز آغاز داری و حضرت نهاد باشد که خلاص  
 شود و نیز  
 مَنْ مَتَّبِعْ عَنِّي الرَّسُولَ مُحْتَسِبًا      يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ  
 وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ بِنُورِهَا      طَهَّرَ جَنَاتٍ سَمِيَّةً وَأَصْوَدًا  
 وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ نَدْوَى إِلَى الْحَقِّ وَالْهَدَى      عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ الْعَظِيمِ شَهِيدًا  
 وَأَنْتُمْ مَنْ جَارَيْتَ الْحَارِبَ      شِعْرًا وَمَنْ سَأَلْتَ لِحَبِيدٍ  
 وَلَكِنْ إِذَا كُنْتَ بَدْرًا وَاهْلًا      نَاقِبَ مَا فِي حَسْرَةٍ وَفُؤَادٍ

رسول خدا صی فرمود ای ابو غره چنان بخوابی که در حجر کشی پس کنی در دست بر ریش خویش فرود آری کوفی محمد زود با  
 بازی و آدم این کنم لا یلذع المؤمنین من حیدر و احدی حترین یعنی مومن از یک سوراخ دوبار گزیده شود  
 پس حکم داد تا پسر بن العوام جهان از وجودش بیرون آید و حارث بن سوید بن الصامت بخون مجذربن زیاد بر  
 قصاص رفت و این قصه شرح چنانست که از آن پیش که رسول خدا صی بیدیدند و آید خنجر بر آید نزد یک نبی عمرو بن عوف  
 و سوید بن الصامت فحوات بن حیسر و ابالباقه بن عبدالنذر البصیافت طلب داشت و شتری بخر کرد و شراب خمر  
 حاضر ساخت و ایشانرا سه روز بگیاب و شراب میزبان بود چون اینک مراجعت کردند و چون از جویمان سوید بن  
 صامت را که مست طاف و پیری سالخورده بود در دشته با خود هر تو خانه گرفتند در عرض راه لیکن از مردم فرج او  
 بیدوبی توانی نزد یک مجذربن زیاد آمد و گفت بسج خوابی که ترا نعمتی نغز دالت کنم گفت آن کدام است گفت  
 اینک سوید بن صامت چنان است که خوشتر داری نتواند کرد و سبک و سلاح جنگ با او نیست مجذربن  
 چون این شنید آن کس که در میان فرج و او اسلست جنش داد و منع برگرفت و شتاب بر سر سوید بن صامت آمد  
 و او را زخمی حمله کرد و از آن پیش که سوید جان بدید سرزدان خود را مخاطب ساخت این شعر را بگفت و فرمود

أَبْلَغُ جَلَالًا وَعَبْدًا لِلَّهِ مَا لَكَ      وَإِنْ دُعِيتَ فَلَا تَخْذَلْهُ مِنْ جَارٍ  
 أَفْتَلَّ جَدَاؤُهُ إِمَّا كُنْتَ لَا قِيَّةَ      وَالْحَيُّ عَرَفًا عَلَّ عُرْفٍ وَإِنْ كَارَ

جداره برادر جدوست این بر دو پسر ای عوف بن بحارث بن انحر ج از مع القصه این بود ما رسول خدا صی بیدیدند  
 این سوید را پسر بود که حارث نام داشت بعد از ورود پیغمبر سلمانی گرفت و همچنان مجذربن زیاد ایمان آورد اما حارث  
 بخونخواهی پدر از بهر قتل مجذربن از هتاه از فرصت بیرون رفت و در جنگ بدر برودن حاضر شدند و از بهر حارث فرصتی بدست شد  
 چون جنگ شد پیش آمد در کرد و گاو میدان و دار و کبر مردان ناگاه حارث از قفای مجذربن آمد و نیک نگریت میجک  
 مسلمانان را که آن یافت پس چیردستی کرد و مجذربن بضر بیخ از پای در آورد مسلمانان چنان دانستند که مجذربن است  
 شهید شده تا ناگاه که پیغمبر از غزوه حمره آمد باز شد جبریل علیه السلام خبر قتل مجذربن را بدست حارث آگهی آورد رسول خدا صی  
 بی آنکه درنگ فرماید حارث خویش را طلب فرمود و سوار شده راه قبا برگرفت و متعجب بود که رسول خدا صی روز شنبه در روز شنبه  
 در مسجد قبا حاضر میشد و نماز میکرد است این هنگام چون از بام مسعود بود مردمان از در پیغمبر در قبا در اندیشه شدند و  
 پستند امری حدیث شده با آنکه بعد از ورود آنحضرت در قبا اصحاب از بهر سوئی گرد آمدند درینوقت حارث بن سوید  
 از راه برسد چون رسول خدا صی او را دیدار کرد و عویم بن ساعده را بخواند و فرمود حارث را از مسجد خروج داد و در

فصل ابو غره شاعر  
 قصه قتل سوید بن  
 الصامت  
 حارث بن بحارث بن انحر ج از مع القصه این بود ما رسول خدا صی بیدیدند  
 این سوید را پسر بود که حارث نام داشت بعد از ورود پیغمبر سلمانی گرفت و همچنان مجذربن زیاد ایمان آورد اما حارث  
 بخونخواهی پدر از بهر قتل مجذربن از هتاه از فرصت بیرون رفت و در جنگ بدر برودن حاضر شدند و از بهر حارث فرصتی بدست شد  
 چون جنگ شد پیش آمد در کرد و گاو میدان و دار و کبر مردان ناگاه حارث از قفای مجذربن آمد و نیک نگریت میجک  
 مسلمانان را که آن یافت پس چیردستی کرد و مجذربن بضر بیخ از پای در آورد مسلمانان چنان دانستند که مجذربن است  
 شهید شده تا ناگاه که پیغمبر از غزوه حمره آمد باز شد جبریل علیه السلام خبر قتل مجذربن را بدست حارث آگهی آورد رسول خدا صی  
 بی آنکه درنگ فرماید حارث خویش را طلب فرمود و سوار شده راه قبا برگرفت و متعجب بود که رسول خدا صی روز شنبه در روز شنبه  
 در مسجد قبا حاضر میشد و نماز میکرد است این هنگام چون از بام مسعود بود مردمان از در پیغمبر در قبا در اندیشه شدند و  
 پستند امری حدیث شده با آنکه بعد از ورود آنحضرت در قبا اصحاب از بهر سوئی گرد آمدند درینوقت حارث بن سوید  
 از راه برسد چون رسول خدا صی او را دیدار کرد و عویم بن ساعده را بخواند و فرمود حارث را از مسجد خروج داد و در